

ابعاد پیشگویانه و معنا شناختی فهم

ولفرام هاگرب (Wolfram Hogrebe)

بطور کلی، می توانیم دو شکل از پیشگویی ((mantics را از یکدیگر جدا کنیم: یکی پیشگویی طبیعی، یعنی علم به آینده که از رؤیا، حالت وجد یا خلسه بدست می آید؛ دیگری فنی که با آن _ در صورت داشتن شهودی خاص _ و از طریق تفسیر نشانه های طبیعی (همچون پرواز پرنده، نشانه یک طوفان در راه) یا از طریق آمیزه هایی ساختگی از نشانه ها (پرتاب تاس) می توان از آینده آگاه شد.

من در بیان بحث، فقط به پیشگوییهای فنی خواهم پرداخت. این پیشگوییها از آنرو بررسی می شوند که به دلایل محتمل وقوع پیشگوییها در متن زندگی، وضوح می بخشند.

نیازی به گفتن نیست که مشاهده و تفسیر حوادث طبیعی چونان نشانه ای از آینده یا (حتی) از زمان حال ناشناخته _ امروزه نیز _ در خدمت، منابع امنیتی اولیه است. استنتاج شتابزده از مشاهده حرکت شاخه ها؛ به (احتمال) وجود حیوانی درنده کمین کرده در میان بوته ها، برای مشاهده گر در محیطی مناسب، امری شتابزده نیست؛ پریدن به چنین نتایج شتابزده ای، یعنی استنتاج از مقدمات ناکافی، در اوضاع و احوال خاصی، بیگمان، برای بقا سودمند است و هیچ چیزی برای تعیین وقوع پیشگوییها بهتر از آگاهی از صحنه هایی مخاطره آمیز در زندگینامه کوتاه نیاکان اولیه ما نیست. بهمینسان، می توان اثبات کرد که چنین نتایجی حتی بدون وجود نظریه هایی کاملاً خرسند کننده درباره نیات ویژه و خلق و خوی خدایان، دارای اهمیتند و از سوی دیگر، چون آنها پایه های هر نظریه پیشگویانه ای را می سازند، مایلیم آنها را استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی (protomantic inference) بنامیم.

به زبان امروزی، چنین استدلالی، فقط رسیدن به نتایج از طریق وضع مقدم (modus ponens) درباره امری موجود است، اما این بیان بر وجود خاص این استنتاج پرتوی نمی افکند؛ زیرا به فهم امروزی شرایط استنتاج توجهی ندارد. نقش چنین استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی در کمک به تنازع بقا از طریق استمرار بخشی و جانشین سازی مشاهدات است. ما برای ادامه مشاهداتمان _ حتی امروزه _ به سر آغازی در اطلاعات مربوط به موضوع ادراکمان نیاز داریم پیش از آنکه آن را درک کنیم. این استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی چنین سرآغازی را تضمین می کند و بدینسان نیز نقش جایگزین کردن مشاهدات را بر می آورند. هنگام شک و تردید، فاصله ما از مکانی که احتمالاً می توانیم با قوت استنتاج پیشگویانه ابتدایی مشاهده کنیم، بسیار کمتر از آن است که مثلاً بتوانیم از دست حیوان درنده بگریزیم و بنابراین، در اوضاع خاص بهتر است از پاره ای از مشاهدات چشم بیوشیم؛ یعنی اینکه از اعتماد پذیری معرفت شناختی استنتاجهایمان برای حفظ وجود خود چشم بیوشیم. این چشمپوشی بیانگر تفاوتی ویژه میان استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی و فهم عادی ما از استنتاجهای دارای مؤلفه هایی استقرایی است. در استقرا، ریشه مؤلفه استقرایی در عدم قطعیت قانونی نهفته است که همواره، تعمیمی اثبات ناپذیر است. اما یک امر قطعی است، یعنی اینکه مورد خاصی (باصطلاح «شرط») در حوزه قانون است. باری، دقیقاً، همین ویژگی اخیر است که در استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی، بیشتر، غیر قطعی است؛ زیرا گاهی بررسی اینکه آیا امر خاصی در حوزه قانون می گنجد یا نه، بسیار مخاطره آمیز است. گاهی، فقط به بهای خطر کردن وجود شر یا در واقع، در صورت لزوم، به بهای خط پذیری زندگی خودمان می توان به یقین معرفتی دست یافت ([1]) و به همین علت است که تحول ارگانیزمهای پردازش کننده اطلاعات ناظر به این است که انواع (species) به برنامه های استنتاج فطری مجهزند و لزومی ندارد که افراد چنین برنامه هایی را اکتساب کنند. این برنامه های ایمنی انواع بر استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی ترجیح دارند و مبنای زیست شناختی آنها هستند.

پیشگوییها و احساس خطر

نظریه رواقی، بیشتر، به پیشگوییهای مبتنی بر تاریخ طبیعی معطوف بوده و بنابراین، حتی برای مفاهیم طبیعی شده خویش خشت بناها را فراهم کرده است. سیسرون در کتاب درباره غیبگویی (De Divination) خود، واژه لاتین *sagire* (پیش بینی کردن *foresee*) را برای اشاره به پیش بینیهای پیشگویانه (*mantic prognostication*) بکار می برد. این واژه با ریشه *ηΥeloθal* در زبان یونانی، با *sokjan* در زبان کوتیک، با *suohhan* در آلمانی علیای باستانی، با *Suchen* در آلمانی سفلائی جدید، با *to seek* در انگلیسی و با *soka* در زبان سوئدی مرتبط است و همه این واژه ها؛ از ریشه هندو _ آلمانی *sāg* بمعنای ادراک یک رایحه مشتق شده اند. ([2]) سیسرون نیز به توضیح معنای پیشگویانه *sagire* می پردازد تا اینکه سبک طبیعی شده پیشگوییها و ساختار زیست شناختی آنها را بروشنی نشان دهد: «*sagire* بمعنای ادراک عمیق است». از اینرو، برخی از پیر زنان را *sagae* گفته اند، چون گمان می رود چیزهای بسیاری می دانند، و سگها را نیز بهمین مناسبت، «*sagacious*» (زیرک) خوانده اند. همچنین، به کسی که پیش از وقوع حادثه ای از آن آگاه است، *presage* می گویند؛ یعنی ادراک پیشاپیش از آینده. ([3])

بنابراین، می توان، بتعبیر دقیقتر، گفت که پیشگوییها جلوة دیگری از حس خطرناکی (sense of danger یا استشمام (scouting out) خطرند و چنانکه می دانیم، حیوانات از چنین حسی برخوردارند. [4]) از سوی دیگر، این ارتباط به ما امکان می دهد که غریزه ایمنی در حیوانات را غریزه ای پیشگویانه و چنان منبع اطلاعاتی برای آینده، تفسیر کنیم. در حالیکه رفتار حیوانات، گاهی، حاکی از وقوع حوادثی در آینده است، غرایز ما تا حد بسیاری، زیادی در این زمینه، خاموش است؛ چنانکه صدای قات قات اردک از وقوع طوفان خبر می دهد و غور غور قورباغه ممکن است معنای خاص خود را داشته باشد. البته، حیوانات خود از حوادثی که روی خواهد داد، تصوری ندارند، اما بنا به روایت سیرون از نظریه رواقی، «نشانه ای» برای آنها وجود دارد. [5])

همة ملتها، به چنین معنای ابتدایی از پیشگویی، اساساً، هنر تفسیر پیشگویانه محیط طبیعی پیرامون خویش را دارند و چنین چیزی بسته به محیط پیرامونی به شیوه های ویژه ای صورت می گیرد؛ مثلاً در مورد مسئله حفظ بقا، حوادث طبیعی گوناگون را باید برای مکانهای زندگی مختلف به شیوه های متفاوت تفسیر کرد. از اینرو، حتی سیسرون یاد آور شده است که اعراب، فریگیه ها؛ وکللیه ها؛ «که بسبب اشتغال به گله داری، پیوسته، در زمستان و تابستان، در دشتها و کوهها سرگردان بودند، مطالعه آواز و پرواز پرندگان را بسیار آسان می دیدند». [6]) همین نکته را می توان در مورد ساکنان دره های کنار رودخانه بقیاس گفت که برایشان پیش بینی جریان رودخانه حیاتی است و بنابراین، می توانند نشانه های مرتبط با نیازشان را تفسیر کنند. یادآوری این نکته جالب متوجه است که دیدگاه پیشگویان در مورد طبیعت که همة ملتها اصولاً، دارای آن هستند، در علوم طبیعی غالب بر جای مانده است. برای نمونه، علوم طبیعی چینی تا امروز هم، اصولاً، بصورت گزارشی از نشانه های مهم طبیعی در زمینه ای جذاب و غنی از تفاسیر روایی روشننگر ادامه یافته است. [7]) البته، این شکل از علوم طبیعی بسبب ویژگی اصولاً کیفیش، بسیار لطیف است؛ با وجود این، چنین لطافتی ارزشی طبیعی خود را دارد و برغم نظر پندهام، نباید آن را نادیده گرفته انگاشت.

پیشگوییها و دیوانگی

پس از توجه به چشم اندازه های فراوان درباره درونمایه پیشگوییهای طبیعی شده (naturalized mantics)، اکنون، باید بکوشیم مرزهای این پیشگوییها را بیابیم؛ یعنی منطقه ای را بجویم که دانش پیشگویانه از میان آن، راهش را بسوی دانش تجربی می گشاید؛ وگرنه، با خطر «پیشگویی سازی» (manticizing) کل محتوای دانش تجربی و در نتیجه، با خطر از دست رفتن تمایزات است پدیده پیشگویی رو برو خواهیم شد. نظریه رواقی ما را در پاسخگویی به این پرسش بتردید دشوار یاری می دهد. بنابر به این نظریه رواقی، پیش آگهی (prognosis) مبتنی بر مشاهدات و تجارب، فقط، در صورتی پیشگویانه خواهد بود که مؤلفه شهودی، عامل تعیین کننده ای در استنتاجهای مربوط به آینده باشد. طبق نظریه رواقی، تجارب و مشاهدات ما استوار و دقیق هستند، اما نتایج حاصل از این مقدمات، فقط، در صورتی ماهیتی پیشگویانه خواهد داشت که مشتمل بر اطلاعاتی حیاتی بوده، بنحو شهودی، بدست آمده باشند. برای جدا سازی این مؤلفه شهودی و اساسی برای هر استنتاج پیشگویانه و توانشهای ذهنی دیگر، بویژه حافظه، رواقیون قوه حسی ویژه ای بنام پیش احساس (praesens) مفروض می گیرند. این معیاری جالب توجه خواهد بود، اگر نفس با حرکت ذاتی و آزادانه خود (free self-movement) و بدون عقل و علم، احساس تحریک کند. [8]) یونانیان این احساس را نوعی احساس دیوانگی غیر بیمارگونه [9])، یعنی *μωνία*، یا به آلمانی معمولی، *wähnen*، می دانستند. [10])

هرگاه این مؤلفه خلاق در استنتاجهای مربوط به آینده با اطلاعات بسیار سرکوب شود، پیشگوییها پایان می رسند. چنین چیزی هنگامی روی می دهد که علم و تجربه طبقه مقدمات استنتاجهای ناظر به آینده را تا آن حد تکمیل کند که پیش احساس، چنان پل اطلاعات، از حیث محتوا بیفایده شود. بنابراین، نظریه رواقی می گوید: «پزشکان، خلبانان و نیز کشاورزان امور بسیاری پیش بینی می کنند، اما من پیش بینی هیچیک از آنها را غیبگویی (divination) نمی دانم». [11]) بدینسان، هر جا که طبیعتشناسی (12) (physicus) بر جای غیبگر (divinus) نشسته باشد، احساس ارزش مادی خود را چنان ابراز اطلاعاتی ویژه، از دست می دهد. اما این پرسش همچنان بیپاسخ مانده است که آیا پیش احساس ارزش صوری خود را نیز چنان ابزاری که اطلاعات خاص را به آینده ربط می دهد، از دست می دهد یا نه.

ادراک و زمان

اکنون که سرانجام، سخن از نشانه های زمان بمیان آمده است، مفهوم طبیعی شده پیشگویی باید بر این نکته پرتو افکند که ما چگونه می توانیم احتمالاً، در مورد آینده استنتاج کنیم. بلند پروازی این تقریر از مسئله، بزبایی، با ابهام موجود در صورتبندی آن سازگار است. اما من، بویژه، در آغاز این بررسی، نمی خواهم دقت و موشکافی چندانی بکنم؛ زیرا موشکافی بسیار در مورد موضوعی بغایت ظریف، تنها، به خاموشی زود هنگام می انجامد.

من باز هم از تبیین رواقی استفاده خواهم کرد؛ در واقع، چگونه می توان درباره حوادث آینده اطلاعاتی کسب کرد، در صورتیکه آنها، هنوز، روی نداده اند. البته، این بیان هم تا حدی مبهم است. سپس با دقت بیشتر، بدین مسئله خواهم پرداخت که ادراک چیزی به چه معناست؟ در اینمورد، به نظریه رواقی پیشگویی باز نخواهم گشت، بلکه باید به آرائی باز گردم که از روانشناسی تجربی ادراک وام گرفته شده است. ما می توانیم اطلاعات مهمی در خصوص مسئله اصلی خود، یعنی مسأله ارتباط معرفتی ما با زمان و بویژه، با آینده بدست آوریم و سپس، بیدرنگ، به تفسیر نظری آن بپردازیم که خود در بصیرت فلسفی، سهم خواهد داشت.

مسائل وجود که از موضوعات هستی شناسی است، چنانچه از دیدگاه منطقی بررسی شود، بسرعت، منتفی خواهد شد. بنابراین، کوابن می تواند خواننده شگفت زده را در این امر آگاه سازد که «نکته عجیب درباره آن مسئله هستی شناختی،

سادگی آن است. آن را می توان با سه واژه تک هجایی آنگلساکسونی «چه چیزی هست؟» بیان کرد. وانگهی، در یک کلمه می توان پاسخ گفت داد که «هر چیزی» _ و هر کسی این پاسخ را درست می داند. (13) طبیعی است که هر کسی درستی این پاسخ را خواهد پذیرفت؛ یعنی هر کسی که می داند از تعریف اعتبار کلی قواعد منطق محمولی برای مجموعه غیر تهی بر می آید که: برای هر چیزی، چیزی وجود دارد که عیناً همان است. (14) و این بدین معناست که هر چیزی وجود دارد. اما نبود مسائل منطقی، بهیچوجه، با نبود مسائل معرفتی مقارن نیست؛ با وجود این بنا به بررسی ما، دقیقاً، بهمین شیوه است که رواقیان گونه ای از این قضیه را بمنظور تبیین نحوه چیرگی غیگویان (see) بر وابستگی زمانی معرفت تجربی ما، بکار می برند. در نتیجه و در چهار چوب نظام دقیقاً جبری آنها، هر چیزی وجود دارد. قوانین طبیعی هر چیزی را بطور علی و بیزمان، تعین می بخشد، بطوریکه آگاهی از این قوانین بمعنای عالم مطلق بودن است، چنانکه بعدها لایب نیتس نیز بر همین باور بوده است.

اما غیگویان، فقط بطور غیر مستقیم، یعنی از طریق تفسیر نشانه ها و شهود، می توانند به گنجینه اطلاعات دست یابند. چنین چیزی امکانپذیر است؛ زیرا بنا به نظریه رواقی، آنگونه که سیسرون گزارشی می دهد، «شگفت انگیز نیست که غیگویان پیش احساسی از اموری داشته باشند که در هیچ کجای جهان مادی نباشند؛ چون همه چیزها «هستند»، گرچه از منظر زمانی، حاضر نیستند». (15) در اینجا، سیسرون با اشاره به فعل «وجود داشتن» (to exist) از دو واژه «esse» بمعنای «مقدر بودن» (to be predestined) و

«existere» به معنای «روی دادن در زمان» (to come to pass in Time) استفاده می کند. (16) بنابراین، آنچه وجود یافته، وجود دارد و وجود خواهد یافت، دقیقاً، چیزی است که، بمعنای بیزمانی، timeless) فقط، هست. از اینرو، اعتبار بیزمان قوانین طبیعی شرطی کافی برای این حقیقت است که چیزی بمعنای زمانی وجود دارد. آنچه باید باشد، وجود خواهد داشت. زمان تحقق بخش اعتبار است و خودش چیز جدیدی نمی آفریند. (17) بنابراین، در زیر سقف و چتر اعتبار است که هر موجود زمانمندی، بگفته زیبای سیسرون، خانه ای مشترک دارد. این خانه، خانه رواقی «بودن» است. (18) اما اگر این پرسش را مطرح کنیم که پیشگوییهای طبیعی شده، احتمالاً، چه ارزشی می توانند برای ما داشته باشند و چنانچه بدون فرو افتادن در دوگانه انگاری رواقی، نخواهیم ارتباط معرفتی خود را با آینده تبیین ناشده باقی بگذاریم، این هستی شناختی کمکی به ما نخواهد کرد. در اینجا، نظریه رواقی ذره ای ما را یاری نخواهد رساند. استمرار ادراک

بر پایه مطالعات روانشناختی الریک نیسر، (Ulric Neisser) می توانیم سه مرحله را در ادراک زودگذر، از یکدیگر جدا سازیم، ادراک با نمونه های پیش نگرانه هدایت می شود، در چهار چوب این نمونه ها به جستجو می پردازد، و سرانجام اینکه اطلاعات نو را ثبت می کند. نتیجه آن «یک نمونه تعدیل شده است که جستجوی بعدی و پذیرش اطلاعات دیگر، و مانند اینها را هدایت می کند». پیش نگرانیهای هدایت کننده ادراک، مزیت های اطلاعاتی است که در وهله نخست، استمرار ادراک را میسر نمی کند. چنانکه نیسر توضیح می دهد، آنها بیشتر شبیه وضع ژنتیکی در علم ژنتیکند:

یک وضع ژنتیکی امکان مسیر تکاملی ویژه ای را مطرح می کند، اما خصایص مشهود که عملاً، تکامل می یابند، به همکنشی با جهان واقعی وابسته اند. ادراک، دقیقاً، چنین همکنشی است. لحظه ای نیست که ادراکی نمودار و ایجاد شود، اما از شیء ادراک شده مستقل باشد. ادراک ... سازنده (constructive) است، اما آنچه ساخته می شود، الگویی درونی نیست که چشمی درونی از دیدنش لذت برد، بلکه آن، بیشتر، توالی اسنادی است که اطلاعات را تدارک می کنند.

این پیشنگریهای موروثی، گویی، مزیت های ادراکی بیار می آورند: «شخص اطلاعاتی درباره هر موضوع جدیدی دارد، حتی پیش از آنکه آن را ببیند؛ زیرا مبتنی بر نمونه ای پیشنگرانه، یعنی مبتنی بر نقشه ای شناختی از جهان پیرامون است». بنابراین، پیشنگریها یا بلکه نمونه های ادراک، در همه زمانها، ریشه یافته در اموری دیگرند که بویژه، هنگامیکه دستخوش حرکتند، هماهنگی انتظار _ ادراک را میسر می سازند، گرچه بنظر نمی رسد هیچ پیشنگری «نهایی»، اصولاً، تصحیح ناپذیر باشد. بنابراین، همه «مخلوقات متحرک» چنانچه بخواهند با کامیابی در محیط پیرامون خویش حرکت کنند، باید به نقشه ای شناختی مجهز باشند. کودکان نیز نقشه هایی شناختی دارند و مقدم بر توانایی توصیف شفاهی محیط اطراف یا مسیرها از آنها بهره می برند. این نقشه ها یا مانند «اموری ذهنی نیستند که مسافر باید پیش از سفر بدان مراجعه کند و نیز مانند الگویی نیست که آن را بجای خود شیء ملاحظه کند. برعکس، نقشه شناختی، همانا، پیش بینی امری است که در صورت انتخاب فلان یا بهمان مسیر، بطور ادراکی، دست یافتنی است».

نیسر برای چنین پیش بینیهای واژه «انگاره» (image) را پیشنهاد و تأکید می نماید که آن را بنحو درونبینانه، عرضه نکرده است؛ از سوی دیگر، نمایانگر چیزی همچون محرک _ اطلاعات نیست؛ زیرا «گرچه انگاره نوعی «اطلاعات» اندوخته بمعنای تخصصی کلمه است، نحوه کاربردش مانند کاربرد محرک _ اطلاعات (به معنی محرکهای فیزیکی که از بیرون می آید) نیست». خلاصه اینکه «انگاره تصویری از محیط پیرامون نیست، بلکه طرحی است که دستیابی به اطلاعات مربوط به اجزائی را که قبلاً در دسترس نبود، امکانپذیر می کند. انگاره جنبه درونی پیش بینی مکانی است. اگر کسی انگاره ای را در واژه هایی منعکس می سازد، در آنصورت، او آنچه را انتظار دارد ببیند، گزارش می کند. چیزی که گفتار بدان اشاره می کند (تفسیرهای انگاره) در جهان وجود دارد، نه در سر گوینده». این بخشهای اندک از نظریه نیسر درباره ادراک چنانچه ابزارهایی برای فرو نشانیدن مسئله حیاتی ارتباط میان ادراک و آینده بسنده هستند.

پیش بینی و زمان

بطور کلی، ادراک_پیش بینی ها؛ اموری شبیه به طرحهای جهت‌یابی فضایی و خصلتی تجربی دارند؛ زیرا هر طرحی با کمک اطلاعات حاصل از طریق ادراک؛ ساخته می‌شود. اما آنچه در اینجا «ساخته شده»، دقیقاً چیست و چگونه چنین «ساختاری» امکانپذیر شده است؟ باری، هر نوع اطلاعاتی از ادراک سرچشمه می‌گیرد و یقیناً، «دگرگون» می‌شود که به الگویی پیش بینی کننده؛ مبدل می‌گردد. چون نمی‌دانم که چگونه می‌توانیم از راه دیگری جز فرایند اطلاعات، پردازش اطلاعات را بازسازی کنیم، بیاد هلموتز، پیشنهاد می‌کنم که ادراک_پیش بینیها را چونان نتیجه استنتاجهایی با «مؤلفه ای استقرایی» بدانیم. بنابراین، پیش بینیها، نقشه های شناختی یا انگاره ها، از نوع مورد نظر نیست، نتایج استنتاجهای مبتنی بر اطلاعات ادراکند که معنا گسترند (meaning extending) نه صدق نگهدار. از اینرو، می‌توان این استنتاجها یا مقدمات آنها را به اطلاعات جدیدی تصحیح کرد. بتعبیر دقیقتر، امور ادراکی چیزهایی بسیار شبیه فرضیات علمی بمعنای پوپریند؛ یعنی حدسها و ابطالها فعالیتهای ادراکی ما را نیز تعیین می‌کنند.

بهر روی، تا اینجا، ما، فقط، نقطه آغازی برای مسئله ارتباط میان ادراک و زمان بدست آورده ایم. اگر پیش بینیهای ادراکات، واقعاً، نتایج استنتاجهاییند که ما در پرتو آنها اطلاعاتی کسب می‌کنیم که ما را به بازنگری مقدماتی می‌کشاند که این پیش بینیها بر آنها مبتنیند، پس برای بحث درباره آن ویژگی دقیقاً پیش بینی کننده، باید بر فرایند استنتاج، بویژه از دیدگاه روانشناختی، پرتوی بیفکنیم؛ زیرا ساختار منطقی این استنتاجها از اینجهت که در فعالیتی شناختی ریشه دارند، یکسانند. بدیهی است که هر استنتاجی دارای بعد روانشناختی ویژه ای است. اما از زمان فرگه، سخن گفتن از چنین بعدی تقبیح شد، گرچه راسل بسیار تأکید می‌کرد که همواره، ضرورتاً، چیزی روانشناختی در استنتاج هست: استنتاج روشی است که از طریق آن، به معلومات جدید می‌رسیم و بعد غیرروانشناختیش نسبتی است که به ما امکان می‌دهد تا بنحو درست، نتیجه گیری کنیم. اما عبور بالفعل از تصدیق p به تصدیق q فرایندی روانشناختی است و ما نباید بکشیم آن را صرفاً، با اصطلاحات منطقی بیان کنیم. ما با چنین مجوزی مسئله مربوط به مؤلفه روانشناختی را که در یک استنتاج معنا گستر مؤثر است، حل خواهیم کرد. مشکل روانشناختی عمده در اینجا جایگاه نتیجه یا عبور از مقدمات (ناقص) به نتیجه است. بنا به این فرض که نتیجه باید، دست کم، به امور آینده حساس باشد، بدیهی است که باید نوعی جابجایی روانی (psychic transposition) بسوی آینده فراتر از سطح اطلاعات حاصل از مقدمات، صورت گیرد. ما این «جابجایی» را به نام «انتظارات» (expectations) می‌شناسیم.

از آنجا که چنین انتظاراتی در خدمت منافع ایمنیند (safty-interest - معمولاً، اثری دارند که ما آن را نوعی ترس یا وحشت می‌دانیم. بهر روی، پیش بینیها؛ بمیزانی که از حالت اطلاعاتیشان کاسته شود، ترسناکتر می‌گردند؛ یعنی هر چه اطلاعات غیر منطقیتر باشد، پیش بینی ترسناکتر می‌شود. بنابراین، در محیطهای ناآشنا یا در شب، دلهره ادراک_پیش بینی - perception anticipation)) افزایش می‌یابد. از اینرو، مرتبه اطلاعات حاصل از ادراک_پیش بینی، بسته به تجربه و موقعیت، متدرج خواهد بود. در اینصورت، ما می‌توانیم آنها را به تجربه ای ذهنی تقلیل دهیم و بدینسان، پیش بینی یکسره نامتعیین بکنیم، یعنی الگویی پیش بینی کننده ماهیت صوری که تقریباً، آزاد از هر گونه اطلاعات مشخص است؛ الگویی که فقط، با انتظارات آگاهانه تحقق می‌یابد.

این الگوی پیش بینی کننده صوری را چگونه باید فهمید؟ از لحاظ روانشناختی، نوعی ادراک_آمادگی (perception-preparedness) غیر قاطعانه است. اما چنین توصیفی باز هم ناقص است؛ زیرا از ذاتیات این ادراک_آمادگی، فرض غیر منطقی وجود پیش بینیهای متکی به حوادث بالفعل است. اما ادراک_پیش بینیها متکی به امور بالفعل ادراکپذیرند. این فرض وجود، فرافکنی وجود است. این فرض یک الگوی صوری را به وجود نسبت می‌دهد که در نتیجه، استنتاجهای معنا گستر ادراک_پیش بینیها، در مورد محتوای متناسب با غنای مقدمات، کم و بیش، قطعی می‌نماید. بنابراین، متعلق غیر قطعی وجود، در سطح ادراک، چیزی است که در سطح منطقی متغیری مقید به سور وجودی است و بنابراین، نوعی متغیر برای متعلقات ادراک_پیش بینیها، یعنی نوعی ادراک_متغیر است. این بتعبیری، مجموعه متعلقات را فرا می‌گیرد که هنوز، درک نشده اند، اما، بزودی، ادراک می‌شوند؛ یعنی مجموعه ای که معمولاً، مجموعه موجود است، زمانی_مکانی نامیده می‌شود. مسلماً، موقعیتهایی وجود دارد که در آنها، طرح وجود مبتنی بر متعلق است که ادراکپذیر نیست، مانند متعلقات مشاهده ناپذیر. می‌توانیم آن را پارانویایی بنامیم. اما نباید فراموش کنیم که تنها، پس از این فراروی شبه پارانویایی از متعلق ادراک ناپذیر بسوی متعلق غیر زمانی_مکانی که بار وجود این بمعنای زمانی_مکانی مؤثر است، استقلال دقیق مدرکات از ادراکات اثبات می‌شود؛ با امری که برای فهم عینیت، لازم است. وانگهی، توان فراروی طرح غیرقطعی وجود، بگفته پل ماکلین، از ارزش فراوان بقا برخوردار است؛ چرا که کارکرد اصلی احساسهای پارانویایی «موجود زنده را در برابر ناشناخته هشیار می‌کند». سرانجام اینکه اندیشه در فهم پیدایش دیدگاه روح باورانه به دنیا و به تبارشناسی ارواح، خدایان و مطلق در متافیزیک، مؤثر است. شلینگ در اواخر دوران خویش و در فلسفه مثبت خود، آشکارا، این پیوندها را پیش بینی کرده بود. او در قیاس با مفهوم طرح غیر قطعی وجود، مفهومی پرشور از وجود را وضع کرد که پایه ای برای تجربه گرایبی مترقیست بود. در اینجا، نمی‌خواهم به بحث درباره جزئیات مربوط به آن پردازم.

نکته مهم برای ما ادراک_دلالتی (perception-reference)) است که فی نفسه، زمانی (ادراک_پیش بینی) است و بر الگوی وجود برای موجوداتی دلالت می‌کند که ضرورتاً، زمانی_مکانی نیستند. من گمان می‌کنم که ارتباط ما با الگوی فرا زمانی وجود، فقط، تمایز روابط_زمانی را میسر می‌کند؛ زیرا ارتباط با این الگو در مورد تمایز آزاد، دلالت لحظات زمانی temporal reference points)) را میسر می‌سازد که بدون آن، کاربرد محمولات «زودتر از»، «در آن واحد» و «دیرتر از» را بیمعنا می‌کند. امکان تثبیت چنین دلالت لحظات زمانی مستلزم این است که ما پایبند لحظات در زمان نباشیم، بلکه می‌توانیم بسوی آنها

بازگردیم. اما اگر بدین شیوه باز می گشتیم، در کجا بودیم؟

مطمئنم که نیازی به یادآوری نیست که ساختار مطرح شده ادراک _ پیش بینی که در اینجا طرحریزی کردیم، اساساً چیزی جز نظریه ای نیست که پیشتر، آن را استنتاجهای پیشگویانه ابتدایی نامیدیم. پس بتعبیر دقیقتر، اثبات شد که در همه ادراکات، دقیقاً، پیش احساس یا *μovia* هست که پیشگوییها را چون ابزار اطلاعات، مفروض می گیرد. بنابراین، هر ادراکی بمعنای ادراک _ پیشبینی صوری، پیش احساسی است. سرانجام اینکه پیوند باز نمود ما بیانگر اینهمانیش بصورت استنتاج ساده زیر است:

1. ادراکات بر استنتاجهای معنا گستر مبتنیاند.

2. استنتاجهای معنا گستر بدون پیش احساس پیشگویانه، امکانپذیر نیست.

3. در نتیجه، ادراکات بدون پیش احساس پیشگویانه، امکانپذیر نیست.

بنابراین، به پیشگوییهای طبیعی شده نیز با غیبگویان سروکار دارند. همه غیبگویان اهل ادراک حسیند. از اینرو، پیشگوییهای طبیعی شده باید بدون نبوتها (prophecies) صورت بگیرد. با وجود این، از آنجا که همه غیبگویان آینده بین هستند، پیشگویی بیانگر عنایت الهی است، حتی اگر دامنه عملش چندان گسترده نباشد.

نتیجه

من نمی خواهم از یادآوری این نکته خودداری کنم که این قرائت ادراکی _ نظری پیشگوییهای طبیعی شده، دقیقاً، در آراء فررفیوس ریشه دارد. چنانکه از نقادی جامبلیج فهمیده ایم، فررفیوس در آخرین اثرش (Letter to Anebo) نه فقط مفهوم طبیعی شده پیشگوییها را مطرح کرده، بلکه ادراک زمان حال و احساس آینده را نیز بطور پیشگویانه، تفسیر کرده است. جامبلیج به نقد این مفهوم می پردازد و در توضیح آن، می گوید: «بنابراین، اگر از خود طبیعت درکی از حال و احساس آینده را حفظ کرده باشیم، باید آن را همچون نبوت پیشگویانه، حدس بزنیم؛ زیرا اگر چه این بسیار شبیه پیشگویی است، از اعتماد پذیری و حقانیت بی بهره است. در اینجا، لزومی ندارد درباره این برهان مخالف در سنت افلاطونی بحث کنیم. نظری که وی در آن، برهان اقامه می کند، گواه آن است. از اینرو، فررفیوس باید، قبلاً، این رأی را عرضه کرده باشد که پیشگوییها ریشه انسانی دارند بنابراین، حتی بنابر منابع کلاسیک، پیشگوییهای خود را چونان مکملی برای معنا شناسی و هماهنگی با معانی واژه ها مطرح می کند که بدون قرائت ادراکی _ نظری از پیشگویی، اساسی نخواهند داشت.

پی نوشتها:

1. دشمنی که در تاریکی کمین کرده است، و ما وجودش را از روی نشانه های مختلف استنتاج می کنیم، نخستین نشانه از چیزی است که امروزه آن را «علت» می خوانیم. تکیه بر چنین دشمن _ علتها برای بقا ضروری بود. از سوی دیگر، این نشانه ها از تاریکی، در عمل، خودشان را آشکار نمی سازند و بنابراین، اگر همچون شلینگ و فروید، چیزی را که مبهم بوده و سپس خودش را آشکار ساخته است، "das unheimliche" بنامیم، مفهوم اولیه علت با مفهوم "unheimliche" معادل می شود. از آنجا که همه حوادث طبیعی، اصولاً، افعال پنداشته می شد (= دیدگاه جانمند انگارانه به جهان)، ما بر عللی تکیه می کردیم که وجودشان ما را به هراس می افکند، در حالیکه اثرشان ممکن بود خطرناک باشد؛ همچون اقیانوسی که یوزیدون، خدای دریا و برادر ژئوس، آن را خروشان می ساخت و صاعقه ای که ژئوس ایجاد می کرد.

J.J.M.De Graot, , 1918, esp. Chp.12 mantic des universums

همچنین ر.ک:

(J.Needham, Science and Civilization in , Vol. 1-5, Cambridge 1951 sqq., esp. vol.2. (1956

فصل سیزدهم «مفاهیم بنیادی علم چینی»، و فصل چهاردهم «شبه علوم و سنت شکاکانه».

نیدهام پیشگوییهای چینی را اینگونه معرفی می کند: افعال خرافی در چین شکوفا شد، بهمان قوتی که در فرهنگهای قدیم دیگر نضج گرفت. آینده شناسی، اختر گویی، رمالی (geomancy)، قیافه شناسی (physiognomy)، انتخاب روزهای خوش یمن و نحس و آگاهی از ارواح و شیاطین، بخشی از پیش زمینه مشترک همه متفکران چینی، اعم از قدیم و میانه، بود. تاریخ علم نمی تواند، باسانی، از کنار این نظریه ها بگذرد (...). وانگهی، (...) برخی از این افعال جادویی، بطور نامحسوسی، به اکتشافات مهمی در تحقیقات عملی در خصوص پدیدارهای طبیعی انجامید. از آنجا که جادو و علم، هر دو عملکردهای طبیعی مثبت دارند، عنصر تجربی، هرگز، از علم اولیه چینی غایب نبوده است (ج 2، ص 346). اما نیدهام به چنین معنایی از پیشگویی نیندیشید و در واقع، بسبب آن، اندکی دستپاچه شده بود و با مقابله کردن آن با سنت شکاکانه وانگ چونگ از اعتبارش دفاع کرد. او عاشقانه، مجذوب ویزگی جهانبینی چینی شد که با جهانبینی اروپاییان اختلاف آشکار داشت. مشخصه ساختار جهانبینی خود سامانبخشی و در واقع، هماهنگی پیشین بنیاد، بمعنای لایب نیتسی است (ر.ک: به ج 2، ص 292). برعکس، ساختار جهانبینی اروپایی را عاملی خارجی پی ریزی کرده است. بنابراین، جهان از دیدگاه چینی، جهانی بود که سازمان آن، نه بسبب فرمان صادر شده از سوی خالق و قانونگذاری والا، پدید آمد بلکه اشیائی که بدان گردن می نهند، از تأییدات فرشتگان مأمور برخوردار می شوند. همچنین، این سازمان معلول برخورد فیزیکی توپهای بیلارد بیشمار نیست که در آن، حرکت یکی علت فیزیکی رانش دیگری باشد، آن، هماهنگی منظم، بدون وجود ناظم بود، همچون حرکات خودجوش، اما منظم رقصندگان در رقص محلی، که حرکات هیچیک از آنها تابع قانون یا ناشی از فشار افراد پشت سری نیست، بلکه حاصل همکاری آنها در ایجاد هماهنگی اختیاری و ارادی است (ج 2، ص 286-287). صرف نظر از نوع ارزیابی جهانبینی چینی، این نکته بدیهی است که دقیقاً، ویزگی دیدگاه چینی به جهان، مجالی جز برای علم طبیعی پیشگویانه باقی نمی گذارد.

بر خلاف تفسیری آسیب شناختی از شمنیزم، ر.ک:

M.Eliade, chamanismus und archaische Ekstasetechnik, Frankfurt/M.1975,p.335qq

.Der grosse Duden, op.cit., article "gewinnen", p. 220

من تصور نمی کنم در اینجا لازم باشد درباره اینهمانی به بحث مبسوط پردازم. بجای بحث مبسوط درباره آن، می توان به این رهنمود راسل بسنده کرد که «اینهمانی، اینهمانی متغیر است، یعنی اینهمانی موضوع نامشخص، اینهمانی کسی».

B. Russell, "knowledge by Acquaintance and knowledge by Description" in proceedings of the, Aristotelian Society XI ((1910/11) 108-128, p.125

هر جا که ابعاد زمانی وجود (ناگهانی، بیش بینی ناشده و مانند آن) هست، سیسرون از واژه "exsistere" استفاده می کند و هر جا که چنین ابعادی نیست، واژه "esse" را بکار می برد.